

از خاک تا جلال

عهدجدید، درس ۱۱- تبدیل هیأت

ما عهدعتیق و عهدجدید رو بررسی کردیم، و من عنوان این بررسی رو که "از خاک تا جلال" هست، به شما یادآوری می‌کنم. کلمه‌ی "جلال"، مفهوم خیلی مهمی در کتاب مقدسه. این برگرفته از کلمه‌ی عبری، "کاود" یا "کاؤد" هست، بعضی وقت‌ها اینطور ترجمه شده و ریشه‌ی این اصطلاح در زبان سامی، ایده‌ی وزن یا ارزش داشتن رو می‌رسونه.

و البته، کاربرد اصلی این وزن یا ارزش، به وزن جسمانی چیزهای مادی اشاره می‌کنه. اما بعد کاربرد تمثیلی یا استعاره‌ای رو در کتاب مقدس داریم که به چیزی اشاره می‌کنه که اهمیت یا ارزش خیلی زیاد یا مقام رفیعی داره. در دنیای باستان فکر می‌کردند کسانی که ارزش والایی دارند، باید در حضورشون با احترام رفتار کرد. این ایده‌ی اساسی در پس نامی بود که اولین امپراطور روم، اکتاویان، به خودش اختصاص داد، وقتی به عنوان قیصر آگوستوس شناخته شد، قیصر "شخص محترم".

اخیراً با مردی صحبت کردم که با هیجان پیشم اومد، چون به سراغ کامپیوترش رفته بود و با نرم افزارهای کتاب مقدس، به کلمه‌ی "جلال" در فهرست واژه‌ها نگاه کرده بود و همه‌ی مراجع مربوط به جلال رو در کتاب مقدس بررسی کرده بود. این به تجربه‌ی روحانی برای او بود، چون به طور باورنکردنی، تکرار کلمه‌ای رو دید که کتاب مقدس با اون درباره‌ی جلال خدا صحبت می‌کنه، جلال خدا در آسمان هاست و جلالش، عظمت و بزرگی متعالش رو نشون میده.

ولی در عهدجدید، ظهور عیسی رو می‌بینیم، عمدتاً کسی که تجسم شخص دوم الوهیت و در جلال با پدر برابره، و از ازل در جلال الهی شریکه، وقتی به این دنیا میاد، جلالش رو کنار می‌ذاره و وارد جایگاه فروتنی میشه که به این ترتیب، نقش خادم رو به خودش می‌گیره.

حالا وقتی محققان عهدجدید، روند زندگی عیسی رو بررسی می‌کنند، به طور کلی می‌گن روند زندگی و خدمت عیسی، اساساً از فروتنی به سرافرازی هست. یعنی مرحله‌ی اول فروتنی او، شرایط تولدشه که در شرایط حقیرانه‌ای متولد شد، و فرومایگی شرایطش رو در زندگی، به عنوان نوزادی که در آخور متولد شد، می‌پذیره.

و بعد در سرتاسر زندگی، درحالی که فروتنی او ادامه داشت، با انواع دشمنی و تحقیر و تنفر از جانب انسان‌ها مواجه شد. اما بعد از شدت گرفتن تحقیر که عیسی وارد چیزی میشه که بهش می‌گن مصائب بزرگ مسیح؛ وقتی به دست پیلاتوس سپرده شد، تازیانه خورد و داوری شد و حکم مرگش با مصلوب شدن صادر شد. ما درباره‌ی مرگش به عنوان مصائب صحبت می‌کنیم، که همه‌ی بقایای آشکار جلال از او برداشته شد، وقتی با مرگش، در ملأعام تحقیر شد.

نبوت اشعیاء پنجاه و سه، درباره‌ی کسی صحبت می‌کنه که به عنوان خادم خدا میاد، مضروب و مبتلاست، و مردم از او رویگردان شده و به شایستگی با او رفتار نمی‌کنند. و بعد از صلیب، سرافرازی عالی مسیح رو در رستاخیز می‌بینیم، و بعد حتی تجلی ظاهری و جلال بیش‌تر رو در صعودش به آسمان، بر روی ابرهای شکینا می‌بینیم.

و بعداً درباره‌ی این رویدادها صحبت خواهیم کرد، اما الان، اگرچه من با این ارزیابی آکادمیک درباره‌ی حرکت کلی عیسی از فروتنی به سرافرازی موافقم می‌خوام با هم ببینیم، و متوجه بشیم که این یک شرایط پیوسته و یکدست نیست، چون هر از گاهی، هر چند وقت یکبار، در بخش‌های مختصر و کوچک، نویسندگان عهدجدید نفوذ جلال رو گزارش میدن.

حتی در روایت‌های تولد، اگرچه عیسی حقیرانه و از یک دختر روستایی در طویله‌ای در بیت لحم متولد شد، هم‌زمان، وقتی این در یک دالان تاریک در خارج از شهر، در زمین‌های اطراف بیت لحم اتفاق می‌فته، ناگهان صدای پرچلال و نوری میاد که جلال پر فروغ خدا رو نشون میده و به ما گفته شده جلال او در اطراف درخشید و این حضور جلال رو داریم.

به نظر مهم‌ترین نفوذ جلال الهی که در شهادت عهدجدید درباره‌ی مسیح گزارش شده، در کوه تبدیل هیأت اتفاق می‌فته. باید بگم من اذیت می‌شم وقتی در موعظه‌ی کلیسا درباره‌ی اون چیز زیادی نمی‌شنویم.

اما بیابید زمانی رو اختصاص داده و به گزارش تبدیل هیأت پردازیم، گزارشی که در هر سه انجیل هم نظر هست و کمی بعد از اینه که عیسی خبر بدی به شاگردانش داد که قراره به اورشلیم برگردند و او رنج می کشه و میمیره. می تونید احساس شاگردان رو در این چند روز گذشته تصور کنید. لحظه‌ی شگفت انگیز و شادی رو داشتند که عیسی تصدیق کرد که مسیحاست. بعد، به سرعت، اعلامیه‌ی وحشتناک مصیبت، رنج، خیانت و مرگ قریب الوقوعش بود. بعد احساساتشون فروکش کرد.

بعد در انجیل متی، باب هفده، آیه‌ی یک می خونیم: "و بعد از شش روز، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته، ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد. و در نظرایشان هیأت او متبدل گشت." حالا ما واقعاً به ندرت در دایره‌ی لغاتمون، از کلمه‌ی "تبدیل هیأت" استفاده می کنیم.

یک عبارت در سرود جنگ کشور هست که میگه: "جلال بر آغوش او که هیأت من و شما را تبدیل می کند"، اما غیر از این، هرگز از این اصطلاح استفاده نمی کنیم، مگر در اشاره به این رویداد. اما در انگلیسی یک کلمه‌ی دیگه هم هست که بارها بکار رفته و کلمه‌ی یونانی بکار رفته در اینجا رو ترجمه نمی کنه، بلکه این کلمه رو عیناً بکار می بره.

یعنی دقیقاً این رو وارد زبان انگلیسی می کنه و اون کلمه‌ی "دگردیسی" هست. ما درباره‌ی اثر شاعرانه‌ی اُوید شنیدیم که با عنوان "دگردیسی" نوشته شد. وقتی بچه بودیم و در دبستان، علوم می خوندیم، اولین بار که با موضوع دگردیسی مواجه شدم، تجربه‌ی جالب و فوق العاده‌ی آفرینش پروانه بود.

به عنوان یک کرم شروع میشه، کرم ابریشمی که پيله درست می کنه و بعد از یک دوره نهفتگی، پروانه‌ی زیبا و شگفت انگیزی از پيله بیرون میاد. چه تبدیلی! این مفهوم کلمه‌ی "دگردیسی" هست. "متا" یعنی "در آن طرف" یا "با" و مورفولوژی یا ریخت شناسی، مطالعه‌ی حالت هست، پس کلمه‌ی "تبدیل هیأت" همون کلمه‌ی "دگردیسی" هست و در تبدیل کرم به پروانه، شاهد این نوع تبدیل هستیم.

پس اینجا نویسندگان انجیل میگن عیسی جمع نزدیک شاگردانش، یعنی پطرس، یعقوب و یوحنا رو کنار کشید، و در حالیکه با او صحبت می کردند، یکدفعه در مقابل چشمشون، عیسی به طرز تکان دهنده ای تبدیل شد. و این تبدیل باید به عنوان نفوذ موقت جلال در نظر گرفته بشه، به کلماتی که اون مردها برای توضیح چیزی که دیدن استفاده میکنن گوش کنید: "چهره‌اش چون خورشید، درخشنده و جامه‌اش چون نور، سفید گردید." اینها دو تصویر زنده هستند که او رو توصیف می کنند: چهره‌اش چون خورشید درخشید.

یادتونه بعد از صعود مسیح چه اتفاقی افتاد؟ شائول به هر طرف رفته و مسیحیان رو به آتش می کشید و تهدیدشون می کرد، اونها رو از خونه‌هاشون بیرون می کشید و در زندان می نداشت، و مأموریت پیدا کرد که جفاهاش رو در سوریه ادامه بده و به طرف دمشق میره؟

و در وسط روز، یکدفعه مسیح بر او ظاهر شد و شائول واقعاً به خاطر درخشندگی جلال مسیح کور شد، و در این متن توصیف شده که درخشنده‌تر از آفتاب ظهر بود.

حالا ما یاد گرفتیم در این سیاره‌ای که بوسیله‌ی خورشید، روشن و گرم میشه، زنده بمونیم. ما قدر آفتاب رو می دونیم، به آفتاب نیاز داریم، اما می دونیم موقع خورشیدگرفتگی، نمی تونیم حتی مستقیماً به آفتاب نگاه کنیم، و چشممون برای همیشه آسیب نبینه، پس یاد گرفتیم هرگز مستقیماً به آفتاب نگاه نکنیم، وگرنه به خاطر شدت و عظمت درخشندگی اش کور می شیم. و این مردها میگن یکدفعه در حالیکه با عیسی حرف می زدیم، چهره‌اش عوض شد و به جای رنگ طبیعی جسم که چشم با نگاه کردن به انسانی که در مقابلش ایستاده، می بینه، چهره‌ی عیسی درخشان و منور شد، و جلال این درخشندگی، تابناک شد؛ زیبایی خیره کننده شد و اونقدر روشن شد که آفتاب در مقابلش کوچک بود و نتونستند بهش نگاه کنند.

و ردایی که پوشیده بود، به همون اندازه در مقابل چشمشون تبدیل شد، و متی به ما گفته ردای او سفید شد. گزارش‌های دیگه‌ی عهدجدید، مثل مرقس، این جزئیات رو به ما میدن که ردای او اونقدر سفید شد که هیچ رخت‌شویی روی زمین نمی‌تونه این کار رو بکنه.

حالا این ترجمه‌ی قدیمی هست. رخت‌شوی، مثل "مرد رخت‌شوی" در دنیای باستان، یک شوینده‌ی حرفه‌ای بود و در اون زمان، شوینده‌ی حرفه‌ای، مشکلات امروزی ما رو در شستن لباس‌ها داشت. ما زمانی بیش‌ترین شکایت رو داریم که لباس‌های سفید یا رده‌های سفیدمون، ملحفه‌ها و غیره رو به خشک‌شویی می‌بریم و وقتی برمی‌گردونیم، یک ته‌رنگ خاکستری دارند. رنگشون رفته؛ درخشندگی رنگ سفید خالص و اولیه‌شون رو از دست دادند.

یکی از بزرگ‌ترین صنایع آمریکا، صنعت صابون‌سازی هست. یادمه در بچگی به نمایشی گوش می‌دادم که در رادیو به اونها "سپ اپرا" می‌گفتن، چون حمایت کنندگان اونها، شرکت‌های صابون‌سازی بودند که صابون می‌فروختند: "آکسیدولز صاحب ما پرکینز."

و شما این شعر تبلیغاتی کوتاه رو می‌شنیدید که صابون می‌فروختند: "دی یوزی، دی یوزی، دی یوزی؛ دی یوزی، رو در ماشین لباسشویی بذار، خیلی سفید آبکشی کن، خیلی تمیز آبکشی کن." "اِل ای وی ای، صابون لاوا؛ صابون آیوری شناور میشه و غیره. اما چیزی که در بچگی توجهم رو جلب کرد، صابونی به نام تایید بود: "تایید میاد، کثیفی میره، تی آی دی ای، تایید"، چون هر سال، کسانیکه تایید می‌فروختند، اعلام می‌کردند که تایید امسال، جدیده، و بهتر شده.

من اونقدر بهشون گوش دادم که نمی‌دونستم تایید اولیه چطور بود که باید اینقدر بهسازی می‌شد. اما بعد کتابی درباره‌ی بازاربایی خوندم که می‌گفت مهم‌ترین کلمه در هر نسخه‌ی تبلیغاتی، کلمه‌ی "جدید" هست.

من گزافه‌گویی صنعت تبلیغات رو تحمل کردم، تا اینکه نمونه‌ی بارز تبلیغ رو برای تایید دیدم که می‌گفت: "کاری می‌کنه که لباس‌هاتون، سفیدتر از سفید بشه." خانم‌ها و آقایون، این بی‌معناست، چون چیزی سفیدتر از سفید وجود نداره.

بعضی وقت‌ها از بچه‌ها این سؤال ساده و کوتاه رو می‌پرسم: "لیمو چه رنگیه؟" و همه‌ی اونها جواب درست میدن. میگن: "زرده". و بعد سؤال سخت‌تری رو می‌پرسم. می‌گم: "وقتی چراغ‌ها رو خاموش می‌کنید، لیمو چه رنگیه؟" اونها سرشون رو می‌خاروند. واقعاً متحیر می‌شن. مطمئن نیستند. بعد بهشون توضیح می‌دم که بدون نور، هیچ رنگی نداره، چون رنگ اشیاء، یک چیز فطری نیست. رنگ‌هایی که می‌بینیم، انعکاس چیزیه که در معرض نور قرار گرفته، و وقتی رنگ‌های خاصی از این طیف با فیبرهایی مسدود میشه که اونها رو جذب می‌کنه و فقط رنگ‌های خاصی رو منعکس می‌کنه، اینها رنگ‌هایی هستند که ما می‌بینیم. ولی رنگ خالص نور، سفیده.

حالا چرا ردای عیسی سفید شد، سفیدتر از چیزی که شوینده بتونه این کار رو بکنه؟ به نظرم اگه یک لحظه حدس بزنم، اینجا میگه جلال عیسی، صرفاً یک جلال منعکس شده نیست. ما به عنوان مخلوقاتی که به صورت خدا آفریده شدیم، فراخوانده شدیم که جلال خدا رو منعکس کنیم و بازتاب بدیم.

یادمونه که در عهدعتیق، نمونه‌ی مشابه این، زمانی بود که موسی به بالای کوه رفت و از خدا خواست جلالش رو ببینه، و خدا درخواستش رو رد کرد و گفت: "موسی، تو میدونی هیچ انسانی نمی‌تونه روی من رو ببینه و زنده بمونه. اما بهت میگم چی کار می‌کنم. یک شکاف کوچک در این صخره ایجاد می‌کنم و تو رو در صخره می‌ذارم و من عبور می‌کنم و اجازه میدم از پشت، یک نگاه مختصر و گذرا به من بندازی، اما روی من دیده نمیشه."

پس وقتی موسی یک ثانیه از پشت به خدا نگاه کرد، چهره‌اش به شدت درخشید. وقتی از کوه پایین اومد، مردم ازش ترسیدند، چون این درخشش رو در چهره‌اش دیدند. اما موضوع مهم اینه که بدونید این درخشندگی و تابناکی چهره‌ی موسی، یک انعکاس بود. انعکاس کمی از نگاه اجمالی کوچک به قسمت پشت جلال خدا.

ولی انعکاسش اونقدر درخشان بود که مردم نتونستند بهش نگاه کنند. من معتقدم که فرقی در اینه که منبع نور برای سفیدی خالص ردای عیسی در تبدیل هیأت، انعکاس یا ظهور منبع نور بیرونی نیست، بلکه این نور از درون میاد.

این نور از وجود او میاد؛ ماهیت الهی از پشت حجاب بیرون میاد و شاگردان جلالش رو می بینند. بله، این در ذهن اونها موند. پطرس در نوشته هاش درباره ی اون صحبت می کنه؛ یوحنا در مقدمه اش میگه، می دونید، لوگوس، اون شخص ازلی، وقتی انسان شد و در میان ما ساکن شد، گفت: "جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه ی پدر."

و اینجا شاگردان درک نمی کنند. گیج شدند؛ نگرانند. نگران روزهای آینده هستند، و در این ترس و نگرانی، خدا جلال پسرش رو به اونها نشون میده. به سرعت بخونیم: "که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده، با او گفتگو می کردند. اما پطرس به عیسی متوجه شده، گفت که «خداوندا، بودن ما در اینجا نیکو است! اگر خواهی، سه سایبان در اینجا بسازیم، یکی برای تو و یکی به جهت موسی و دیگری برای الیاس.» و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشانده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که «این است پسر حبیب من که از وی خشنودم. او را بشنوید!»

و چون شاگردان این را شنیدند، به روی درافتاده، بی نهایت ترسان شدند. "نه تنها تبدیل عیسی رو دیدند، بلکه حالا نگاه می کنند و موسی و الیاس رو می بینند که محرمانه با عیسی صحبت می کنند. کتاب مقدس به ما نمیکه درباره ی چی صحبت کردند، اما یادتونه کتاب مقدس میگه شریعت و انبیا درباره ی مسیحی آینده صحبت می کنند و او شریعت و انبیا رو به تحقق می رسونه.

و حالا این شریعت و انبیاست. به نوعی، الیاس، رهبر مکتب انبیا بود و موسی، واسطه ی شریعت بود؛ و اونها محرمانه با عیسی صحبت می کنند. من حدس می زنم که اونها درباره ی چیزهایی حرف می زدند که در اورشلیم در انتظار عیسی بود. شریعت و انبیا می گفتند: "روی خودت رو مانند سنگ خارا بساز؛ کارت رو انجام بده. این کار مسیحاست."

و ناگهان با ابری درخشان احاطه شدند، دوباره ابر شکینا، ابر جلال، و از این ابر، صدای خدا اومد، دوباره هویت عیسی رو اعلام کرد: "این است پسر حبیب من او را بشنوید! به او گوش کنید." و اونها ترسیدند.

و بعد همونطور که به طور ناگهانی شروع شده بود، این تجربه تموم شد و شاگردان می لرزیدند. و عیسی میره. به ما گفتند اونها رو لمس کرد و گفت: "برخیزید." این نقطه ی عطفه. اونها جلالش رو دیدند؛ آماده اند که با او به اورشلیم برن.